The Quarterly Journal of Lisān-i mubīn
(*Research in Arabic language and literature*)
Print ISSN: 2355-8002
Online ISSN: 2676-3516

Psychological Exploration of Identity in the "Al-Noam Fi Haghl Al-Karz" Novel by Azhar Jerjis Using James Marcia theory

Hasan Esmailzadeh[1], Parviz Ahmadzadeh Houch[2], Amir Farhangdust[3]*

[1]* Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.
[2] Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.
[3] PhD student of Arabic Language and Literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.

Article Info

Article type:
Research Article

Received:
10/07/2022
Accepted:
28/01/2023

ABSTRACT

Gaining measurable knowledge of identity has always been a preliminary concern of cognitive sciences. Today, consistent with the mental and behavioral complexities of the contemporary human being, identity-based explorations have become a pervasive issue in anthropology, with various approaches introduced to "identity and its typologies." In this connection, psychologist James Marcia has followed Erikson's perspectives on identity to outline two variables of "experience of crisis" and "commitment," which leads to the categorization of four operational statuses of identity: identity diffusion, identity foreclosure, identity moratorium, and identity achievement. His theory which is known as "Identity Bases," distinguishes each of these stages by their enjoyment of factors that determine "crisis" and "commitment,"; an approach that analyzes actions and attitudes to provide an approximate context for the novel researches to achieve a psychological understanding of identity. The present research uses components of this psychological approach to investigate the issue of identification and its manner of achievement in the novel "Al-Noam Fi Haghl Al-Karz," involving subjects that correspond to the present perspective. This article which is descriptive-analytical, reveals a two-way and unbreakable relation between man and place in terms of progression or regression in Marcia's identity bases; this is a category that the author verifies in a multi-layer narration of the position of his novel's main character in cities like Baghdad and Oslo. Another key finding of the article is the consistency of the four-fold components of the novel and Marcia's identity bases in terms of the numbers, which has strengthened the author's attention to this approach.

Keywords: *Identity bases, James Marcia, Azhar Jerjis, Al-Noum fi Haqhl Alkarz novel*

Cite this article: Esmailzadeh, Hasan., Ahmadzadeh Houch, Parviz., Farhangdust, Amir. (2024). *Psychological Exploration of Identity in the "Al-Noam Fi Haghl Al-Karz" Novel by Azhar Jerjis Using James Marcia theory,* Vol. 15, New Series, No.54, Winter 2024: pages:89-110

DOI: 10.30479/lm.2022.17635.3433

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

* **Corresponding Author**: Hasan Esmailzadeh
Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.
E-mail: h.esmailzade@gmail.com

فصلنامهٔ علمی لسان مبین
(پژوهش زبان و ادب عربی)
شاپای چاپی: ۸۰۰۲-۲۳۵۵
شاپای الکترونیکی: ۲٦٧٦-۳۵۱٦

کاوش روان‌شناسانهٔ هویّت در رمان «النُوم في حَقْلِ الكَرْز» از أزهر جرِجیس بر اساس نظریهٔ جیمز مارسیا*

حسن اسماعیل زاده*[1]، پرویز احمدزاده هوچ[2]، امیر فرهنگ‌دوست[3]

[1*] استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

[2] استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

[3] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

اطلاعات مقاله **چکیده**

نوع مقاله: مقالهٔ پژوهشی

دریافت: ۱٤۰۱/۰۵/۰۹

پذیرش: ۱٤۰۲/۰۸/۱۳

دستیابی به شناختی سنجش‌پذیر از هویّت، همواره از دغدغه‌های بنیادین علوم شناختی بوده است. امروزه با پیچیدگی‌های ذهنی و رفتاری انسان معاصر، کاوش‌های هویّت‌شناسانه به مسئله‌ای فراگیر در انسان‌شناسی تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که رویکردهای مختلفی را ذیل "هویّت و انواع آن" به ظهور رسانده است. در این میان، روان‌شناسی به نام «جیمز مارسیا»، در ادامهٔ دیدگاه «اریکسون» دربارهٔ هویّت، با طرح دو متغیر "تجربهٔ بحران" و "تعهدپذیری"، چهار وضعیت عملیاتی از هویّت دسته‌بندی می‌کند که عبارتند از: هویّت پراکنده، زودرس، ناتمام و موفق. در تئوری او که به "پایگاه‌های هویّت" مشهور است، هر یک از این مراحل، بر حسب برخورداری از عوامل تعیین‌کنندهٔ "بحران" و"تعهد" از هم تمییز می‌یابند؛ رویکردی که با تحلیل رفتاری کنش‌ها و نگره‌ها، ظرفیت مناسبی را برای رمان‌پژوهان در دستیابی به درکی روان‌شناختی از هویّت فراهم ساخته است. پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌جویی از مؤلفه‌های این رویکرد روان‌شناختی، هویّت‌یابی و نحوهٔ دستیابی به آن را در رمان أزهر جرجیس به نام «النُوم في حَقْلِ الكَرْز» که سوژه‌های انطباق‌پذیری با دیدگاه حاضر دارد، بررسی کند. از جمله دستاوردهای این جستار که به‌صورت توصیفی تحلیلی فراهم آمده، ارتباط دوسویه و ناگسستنی مکان و فرد در پیشروی یا رکود و پسروی در پایگاه‌های هویّتی مارسیا است؛ مقوله‌ای که نویسنده با روایتی چندلایه از جایگاه قهرمان داستانش در شهرهایی چون بغداد و أسلو بر آن صحّه می‌گذارد. از دیگر نتایج قابل‌توجه، هم‌سویی خطوط چهارگانهٔ داستان و پایگاه‌های هویّت مارسیا در تعداد شمارگان است که توجه ارادی نویسنده به این رویکرد را به شکل جدی‌تر تقویت بخشیده است.

کلمات کلیدی: پایگاه‌های هویّت، جیمز مارسیا، أزهر جرجیس، رمان النُوم في حَقْلِ الكَرْز.

استناد: اسماعیل زاده، حسن؛ احمدزاده هوچ، پرویز؛ فرهنگ‌دوست، امیر (۱٤۰۲). *کاوش روان‌شناسانهٔ هویّت در رمان «النُوم في حَقْلِ الكَرْز» از أزهر جرِجیس بر اساس نظریهٔ جیمز مارسیا*، سال پانزدهم، دورهٔ جدید، شمارهٔ پنجاه و چهارم، زمستان۱٤۰۲: ۱۱۰-۸۹.

DOI : 10.30479/lm.2022.17635.3433

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام‌خمینی (ره)

حق مؤلف © نویسندگان.

* - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: h.esmailzade@gmail.com

۱. مقدمه

تحوّلات گوناگون در حوزۀ تفکر قرن بیستم موجب شده تا متونی که هویّت را به‌عنوان نقطۀ تمرکز خود در نظر گرفته‌اند، گسترش یابند. هرچند طی یک دهۀ گذشته یا بیشتر، هویّت به‌هیچ‌وجه در کانون اندیشه‌های ما قرار نداشت و تنها به‌عنوان یک موضوع در اندیشۀ فلسفی باقی مانده بود، امروزه به بحثی پر سر و صدا تبدیل شده که در ذهن و زبان هر کسی جاری است؛ چرا که در دنیای اجتماعی امروز، هویّت به‌عنوان یک چالش و نگرانی تلقی می‌شود. این دغدغه، «جیمز مارسیا» (۱۹۳۷م)، روان‌شناس کانادایی را بر آن داشت تا در ادامۀ تلاش‌های «اریک اریکسون» در هویّت‌شناسی، ارائه‌گر دیدگاهی باشد که هویّت را به مقوله‌ای قابل ردگیری، کاربردی و سنجش‌پذیر مبدل سازد؛ رویکردی که بر مبنای برخورداری و یا نبود ویژگی‌هایی چون "تعهد"، "بحران" و "تکاپوگری"، افراد را در یکی از مراتب چهارگانۀ هویّت "پراکنده"، "زودرس"، "ناتمام" و "موفق" جای می‌دهد و در مجموع نظامی تحت عنوان «پایگاه‌های هویّت» را شکل می‌بخشد. قرار گرفتن در هر یک از این مراتب، علاوه بر وجوه فکری معین، مختصات رفتاری و عملکردی مشخصی را داراست که شناخت این جایگاه‌ها را آسان‌تر می‌نماید. این شیوه از هویّت‌شناسی، با نگاه تفصیلی خود به انسان و کنش‌هایش، رویکرد بسیار مناسبی را در هویّت‌پژوهی فراهم ساخته است؛ نگرشی که می‌تواند کمک شایانی به ادبیات، به‌ویژه مخاطبان رمان‌های امروز جهان عرب، در شناخت شخصیت‌های چندلایه و پیچیدۀ آن ارائه دهد. از این‌رو، جستار حاضر می‌کوشد تا رمان «النُوم فی حَقل الكُرز»[۱] را که هویّت در آن به مسئلۀ چالش‌برانگیزی بدل شده، بر اساس دیدگاه مارسیا تحلیل نماید و پس از نگاهی موجز به باور فیلسوفان و جامعه‌شناسان دربارۀ هویّت، به روان‌شناسی و نظریۀ مارسیا بپردازد، تا به شیوۀ توصیفی تحلیلی، پاسخ‌های مناسبی را به پرسش‌های ذیل ارائه دهد:

- نظریۀ «پایگاه‌های هویّت مارسیا»، هویّت‌شناسی را چگونه و بر اساس چه مؤلفه‌هایی در رمان "النُوم في حَقل الكُرز" انجام‌پذیر می‌نماید؟
- اسلوب نویسنده در انطباق‌پذیری این رمان، با نظریۀ پایگاه‌های هویّت در چه محورهایی قابل بررسی است؟

۱-۱. پیشینۀ پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که به نظریۀ جیمز مارسیا پرداخته، مقاله‌ای با عنوان «بررسی رابطۀ پایگاه هویّت و ویژگی‌های شخصیتی در دانشجویان دانشکدۀ علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد» هست که طالبیان شریف و همکاران در سال ۱۳۸۲ در نشریۀ مطالعات تربیتی دانشگاه فردوسی به چاپ رسانده‌اند. این پژوهش که بر اساس فرمول کرچس و مورگان و به شیوۀ میدانی فراهم آمده، کوشیده تا روند شکل‌گیری هویّت را در جامعۀ آماری ۱۲۰۰ نفری مورد سنجش قرار دهد. الگوی هویّت مارسیا، از

جمله مؤلفه‌هایی است که در این پژوهش به کار گرفته شده است. رسالۀ «تحلیل محتوای داستان‌های نوجوانان از حیث ابعاد هویّت‌یابی بر پایۀ نظریۀ روانی- اجتماعی اریکسون، الگوی وضعیت هویّت مارسیا و سبک‌های پردازش هویّت برزونسکی» از وجیهه حسینی که در سال ۱۳۹۷ به نگارش درآمده، از دیگر پژوهش‌های جدّی در این راستا است. این پژوهش با هدف آسیب‌شناسی از داستان‌های حوزۀ نوجوان، هویّت غالب بر شخصیت‌های اصلی چند داستان را بر اساس دیدگاه روان‌پژوهان فوق بررسی و نتایج را در قالب نمودارهایی تصویر کرده است. از دیگر کاوش‌هایی که از این رویکرد در ادبیات بهره جسته، مقاله‌ای با عنوان «ناسليةُ الذاتِ والهويّة من الطفولة الي المراهقة سيرورةٌ لا تتوقف» است که حدار عبدُ العزیز و عید أمال در سال ۲۰۱۴، در شمارۀ ۴ مجلۀ «المجلةُ الجزائريةُ للطفولةِ والتربية» به چاپ رسانده‌اند. در این پژوهش، نویسندگان با نگاهی پدیدارشناسانه، نگرش‌های موجود دربارۀ چیستی هویّت و گونه‌هایش را تبیین و با اشاره‌ای کوتاه به نظریۀ مارسیا، روند آن را از کودکی تا نوجوانی بررسی کرده‌اند. اثر دیگر، پایان‌نامۀ «بررسی هویّت اجتماعی شخصیت در اثر بی‌خانمان از هکتور مالو و بچه‌های خاک از محمدرضا یوسفی بر اساس نظریۀ جیمز مارسیا» است که فاطمه صاحبی اول در سال ۱۳۹۹ از گروه ادبیات فرانسۀ دانشگاه فردوسی مشهد از آن دفاع کرده است. این پژوهش، دو داستانی را که در حوزۀ کودک و نوجوان، سوژه‌های نزدیکی در هویّت‌یابی قهرمان‌هایشان دارند، بر پایۀ الگوی هویّت مارسیا کاویده است.

در حوزۀ مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهش حاضر نخستین تلاشی است که با نگاهی موشکافانه و تکیۀ بر الگوی هویّت‌شناسی مارسیا، یک رمان عربی را که آکنده از سوژه‌ها و چالش‌های هویّتی آشنایی چون "جنگ"، "مهاجرت"، "وطن" و... است، می‌کاود و از این رهگذر، از پژوهش‌های صورت‌گرفتۀ پیشین تمییز می‌یابد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. هویّت؛ واژه‌شناسی و اصطلاح

در میراث واژگان عربی، هویّت کلمه‌ای مهم و ریشه‌دار است. تعبیری که برخی لغت‌دانان از هویّت به «چاهی بسیار عمیق» کرده‌اند، ژرفنای مفهومی این کلمه را به‌خوبی ترسیم کرده است (معلوف، ۱۹۹۲: ۷۸۹). در زبان انگلیسی، هویّت معادل واژۀ "Identity" و به معنای چیزی که موجود از آن ساخته و بدان تعریف شود، آمده است (oxford, 2007: 770). دهخدا، «تشخّص» را مناسب‌ترین معادل برای مفهوم آن آورده (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۵۹۶) و در فرهنگ معین نیز به هستی و آنچه موجب شناسایی شود، تعبیر شده است (معین، ۱۳۸۱: ۲۱۲۵)؛ اما در اصطلاح، به حقیقت مطلقی که مشتمل بر صفات جوهری و ذاتی است و موجب تمییز از دیگران شود، اطلاق می‌شود (زریق، ۲۰۱۲: ۶۰). باید اذعان داشت که "هویّت" اصطلاح پیچیده‌ای است که ارائۀ تعریفی دقیق از آن دشوار است.

«بخشی از بی‌ثباتی اصطلاح هویّت، از مشکلات تعریف آن ناشی می‌شود. به تعبیر دیگر، ارائهٔ یک تعریف فراگیر دربارهٔ هویّت، بستگی به این دارد که در مورد آن چگونه اندیشه شود؛ چرا که شیوه‌های گوناگونی از نظریه‌پردازی دربارهٔ مفهوم هویّت وجود دارد که هریک ارائه‌گر تعاریف مختلفی‌اند» (لاولر، ۱۳۹۸: ۲۰). برای مثال، برخی از فیلسوفان «هویّت را مقوله‌ای ثابت در نهاد انسان می‌پندارند که در سیر زمانی دستخوش تغییر نمی‌گردد، اما در نگاه مدارسی چون وجودگرایان و رواقیان، هویّت پدیده‌ای سیّال است که در حیات هر فرد دگرگون می‌شود» (دوبار، ۲۰۰۸: ۱۹ -۱۷) و یا در جامعه-شناسی، مقولهٔ «هویّت با توجه به دیگری و دیگری‌هایی که فرد در روابط اجتماعی خود با آن‌ها در ارتباط است، تعریف می‌شود؛ به عبارتی دیگر، در کُنش با دیگران است که هویّت احراز و ابراز می‌شود» (میکشللی، ۱۹۹۳: ۱۲).

۲-۲. هویّت در روان‌شناسی

عنوان "هویّت" گرچه محور پژوهش علوم شناختی مختلفی بوده، اما بی‌شک نگاه روان‌پژوهان به‌عنوان مقوله‌ای کارساز در شخصیت‌یابی به آن، اهمیت بیشتری نسبت به دیگر حوزه‌ها می‌یابد. از آنجا که روان‌شناسان اساساً هویّت را از نگاه فردی تعریف می‌کنند، از باور جامعه‌شناسان که هویّت را حاصل دیالکتیک فرد و جامعه می‌نگرند، تمییز می‌یابند. «روان‌شناسان معنای هویّت را به ویژگی-های شخصیتی و احساسی فرد نسبت می‌دهند؛ اینجا هویّت عبارت است از احساس تمایز، تداوم و استقلال شخصی» (Kenneth,1997: 296). از منظر روان‌شناختی، ساختار واقعی هویّت، ترکیبی از نیروهای روانی، عاطفی، عقلانی و واکنشی است که سبب می‌شود موجود انسانی در مقابل حوادث و اتفاقات از خود دفاع کند. آنچه در این رویکرد مهم می‌نماید، مفهوم خود یا واقعیت روانی فرد انسانی است که در همه‌جا عامل بروز کُنش و واکنش در فرد می‌گردد. به‌علاوه، رویکردهای فردی به مسئلهٔ هویّت که مفهوم هویّت شخصی را شکل می‌دهند، بیشتر با مفاهیم ادراک از "خود" و یا "مفهوم ذهنی خود" مطرح می‌شوند؛ مفهومی که دربردارندهٔ ویژگی‌هایی است که فرد برای توصیف خود به کار می‌بندد و در تمییزش با دیگران سهم عمده‌ای را عهده‌دار است (آذرخش و همکاران، ۱۳۹۳: ۲).

۲-۳. پایگاه‌های هویّت جیمز مارسیا

برای بررسی تئوری "پایگاه‌های هویّت"[۲] مارسیا، نگاه «اریکسون» دربارهٔ هویّت که شالوده‌ای برای نگرهٔ این روان‌شناس کانادایی است، بسیار پراهمیت می‌باشد. اریک اریکسون (۱۹۹۴-۱۹۰۲)، روان‌پژوه آلمانی‌تبار، در نظریهٔ مرحله‌ای خود، اهمیت زیادی به مفهوم هویّت داد؛ تا جایی که او را بنیان‌گذار تحقیق در زمینهٔ هویّت دانسته‌اند. از نظرگاه او، فرایند هویّت‌جویی در یک فرد زمانی به

هدف می‌رسد که بتواند بگوید "من کیستم؟" و رویکردش متوجه آینده باشد (دارابی، ۱۳۹۶: ۱۳). رویکرد اریکسون به هویّت از آن حیث حائز اهمیّت است که او نگرش فروید در مورد تکامل شخصیت و مراحل رشد را به چالش کشید. «در نظام هویّتی فروید، انسان توصیف بدبینانه‌ای می‌شود، طوری که در کشمکش با نیروهای درونی، محکوم و همیشه بازنده است. نزد او نهاد همانند مراحل رشد روانی- جنسی، ساختاری ارثی است که مبنای فیزیولوژیکی دارد. بخش‌های دیگر شخصیت نیز در اوان کودکی تثبیت شده‌اند. از این‌رو، به نظام جبرگرایانه‌ای باور داشت که در آن، تمام کُنش‌های فرد تحت سیطرهٔ غرایز زندگی و مرگ‌اند» (شولتز و شولتز، ۱۴۰۰: ۱۰۴)، اما اریکسون با تأکید بیشتر بر خود نسبت به نهاد و استقلالش، معتقد بود که شخصیت افراد در طول زندگی شکل می‌گیرد. در باور او، «فرد قادر است به جستجوی درونی بپردازد، ویژگی‌هایی را که در کودکی توصیف می‌کردند، زیرو زبَر کند و آن‌ها را در صفات، توانایی‌ها و تعهدات جدید ترکیب نماید. نوجوانان پس از آنکه هویّت را تشکیل می‌دهند، در بزرگسالی اصلاح آن را ادامه داده و تعهدات پیشینشان را مجدداً ارزیابی می‌کنند» (برک، ۱۴۰۰، ج۲: ۸۱).

در راستای عملیاتی‌کردن نظریهٔ اریکسون، مارسیا گام‌های تأثیرگذاری را برداشت. «او تحت‌تأثیر اریکسون بود که اعتقاد داشت نوجوان احتمالاً یک بحران هویّت را تجربه می‌کند، ولی مارسیا معتقد بود که باید روش‌های بهتری را برای سنجش وضعیت هویّت پدید آورد» (محمدپور، ۱۳۸۸: ۵۸). از این‌رو، با توجه به واژگان کلیدی خود یعنی کاوش‌گری، تجربهٔ بحران و تعهّدپذیری، چهار وضعیت هویّتی را که عبارتند از: هویّت دست‌یافته، هویّت ناتمام، هویّت زودرس و هویّت پراکنده طبقه‌بندی کرد (فرهودی و پیری، ۱۴۰۰:۱۱۳). مارسیا با توسل به مصاحبهٔ نیمه‌ساخت‌دار و پرسشنامه-های کوتاه، افراد را در یکی از پایگاه‌های هویّت قرار داد. در طرح کاربردی او که منجر به مقیاس-سازی از "هویّت من" گردید، قلمروهای مورد آزمون شامل شغل، مذهب و سیاست بودند (Marcia, 1966: 551-555). این چهار وضعیت هویّتی را که در حیات هر فرد قابل پویش‌اند، در قاب ابداعی شمارهٔ (۱) می‌توان مشاهده نمود:

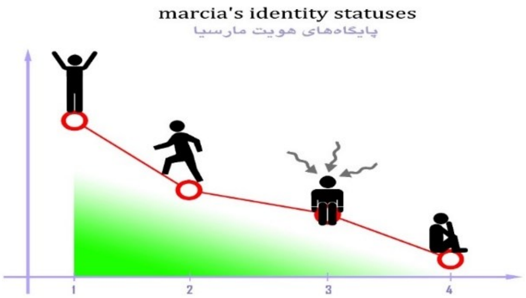

۲-۳-۱. هویّت دست‌یافته (موفّق): در دسته‌بندی مارسیا، وضعیت نخست از آنِ کسانی است که پس از دوره‌ای از کاوش، به تعهّد و مسئولیت رسیده‌اند. هویّت موفّق یا محقق، حالت افرادی را توصیف می‌کند که خود را به انتخاب‌های شغلی و ایدئولوژیکی متعهّد کرده‌اند؛ آن‌ها هویّت منِ نیرومندی را پرورش داده‌اند و با ثبات و علاقه‌مند به هدف‌های واقع‌گرایانه‌اند. چنین هویّت‌هایی در کنار آمدن با متغیّرهای محیطی، توانا و عملکردشان در تکالیف دشوار، بهتر از کسانی است که دچار سردرگمی نقش شده‌اند (دارابی، ۱۳۹۶: ۲۰).

۲-۳-۲. هویّت ناتمام (وقفه): این پایگاه از نظر تحوّلی مقدّم‌تر از پایگاه هویّت موفّق است؛ برهه‌ای که فرد در حال اکتشاف است و تعهداتش هنوز شکل نگرفته یا صرفاً به شکل مبهمی تعریف شده است (عبدالمعطي وقناوي، ۲۰۱۰، ج۱: ۱۳۲). در این وضعیت، «فرد نیاز دارد که خود را در تجارب مختلف بیازماید تا به شناخت عمیقی از خود برسد. حالت وقفهٔ هویّت ممکن است همراه با پریشانی و استرس باشد و در نتیجه، این افراد در مقایسه با سایر حالت‌ها، تمایل بیشتری دارند که کمتر در حالت تعلیق بمانند. طبق نظریهٔ مارسیا، وضعیت بهینه، وضعیت هویّت ناتمام است. در این مرحله، افراد درحال کشف این موضوع‌اند که چه کسی هستند، اما تا زمانی که تمام راه‌های عملی و ممکن کشف شود، از تصمیم نهایی فاصله می‌گیرند. آن‌ها تا زمانی که دارای هویّت کاملاً مشخصی شوند، در وضعیت کسب هویّت قرار می‌گیرند» (نیکنام، ۱۳۹۸: ۶۹).

۲-۳-۳. هویّت زودرس (ضبط‌شده): در این جایگاه، افراد به موقعیّت‌های شغلی و عقیدتی متعهّد شده‌اند، اما قرائنی از اینکه بحران هویّت را پشت سر گذاشته‌اند، نشان نمی‌دهند. عمدتاً بدون پرسش، مذهب خانواده را پذیرفته‌اند و اگر در مورد سیاست از آن‌ها بپرسید، غالباً اظهار می‌کنند که هرگز در این مورد فکر نکرده‌اند. برخی متعهّد و واجد حس همکاری‌اند و برخی هم انعطاف‌ناپذیر، متعصّب و دنباله‌رواند. در مواجهه با آنان، این برداشت به ذهن متبادر می‌شود که اگر رویداد عمده‌ای، اصول و ارزش‌های نیازمودهٔشان را به چالش طلبد، فروخواهند ریخت (اسمیت و همکاران، ۱۳۸۵، ج۲: ۸۹). عمدتاً آن دسته از افرادی که تقلیدپیشه‌اند و همانندسازی‌های زیادی انجام می‌دهند، در این رده جای می‌گیرند. آن‌ها تیپ‌های مختل هویّتی تلقی می‌شوند که هویّتشان در ضبط دیگری است.

۲-۳-٤. پراکندگی هویّت (سردرگمی): «در وضعیت مغشوش و سردرگم هویّت، فرد هیچ‌گونه انتخاب ثابتی در مورد تعهدات خود ندارد و در اهداف و ارزش‌های خود، جستجو و اکتشاف نمی‌کند. افرادی که هویّت پراکنده دارند، جهت روشنی ندارند. آن‌ها نه به ارزش‌ها و اهدافی پایبندند و نه به‌طور فعال سعی در دستیابی به آن دارند. امکان دارد که هرگز گزینه‌ها را کاوش نکرده یا اینکه تکلیف را بسیار تهدیدکننده و طاقت‌فرسا انگاشته باشند» (برک، ۱۴۰۰، ج۲: ۸۵).

برآمد مراحل و پایگاه‌های چهارگانهٔ مارسیا، نشان از دو مفهوم اساسی "بحران" و "تعهد" در روند شکل‌گیری هویّت دارد که در آن، افراد بر پایهٔ وجود یا میزان آن‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. البتّه آنچه در این گروه هویّتی به‌عنوان معیار گزینش قرار گرفته، از مفهوم اجتماعی عام آن متمایز است. اینجا «بحران به‌عنوان دوره‌ای از رشد هویّت تعریف می‌شود که افراد در طول آن، در کاوش هویّت‌های دیگرند. بیشتر محققان اصطلاح "اکتشاف" را به کار می‌برند تا بحران. تعهّد نیز سرمایه-گذاری شخصی در جهت رسیدن به هویّت موردنظر است» (سانتراک، ۱۴۰۰: ۳۲۳). در جدول ذیل می‌توان هریک از این مراحل را برحسب برخورداری از این دو مقیاس نگریست:

	هویّت دست‌یافته	هویّت ناتمام	هویّت زودرس	هویّت پراکنده
بحران	✓	✓	✗	✗
تعهّد	✓	✗	✓	✗

۲-٤. تحلیل داستان بر اساس دیدگاه مارسیا

در رمان حاضر، جرجیس صرف‌نظر از نقش پررنگ بغداد به‌عنوان زادگاه قهرمان در پروسهٔ هویّت‌یابی‌اش، می‌کوشد تا عراق و مردمانش را چون شخصیتی مستقل شخصیت‌پردازی کند. داستان از رهگذر واقع‌نگاری‌ها، آکنده از فریم‌هایی است که هویّت مردم عراق را به‌صورت دقیقی تبیین و در وضعیت‌هایی قابل‌انطباق با پایگاه‌های هویّتی مارسیا، جلوه بخشیده است. داستان روایتگر سرزمین چندپاره‌ای است که تقسیم‌بندی‌های دینی و تباری مردمانش، آتش حقد را بین آن‌ها شعله‌ور کرده؛ ترجمان وضعیتی که مارسیا از آن به هویّت‌های «ضبط‌شده» و «پراکنده» تعبیر می‌کند. از پربسامدترین بخش‌هایی که نویسنده جایگاه هویّتی بغداد را برجسته ساخته، وضعیتی است که پدر سعید (قهرمان داستان) و هم‌کیشان او در حزب بعث به آن دچار شده‌اند. جرجیس با کاربست نمادینی از پدر، بغداد را در کانون توجّه می‌نشاند؛ شیوه‌ای که برای روایت‌پردازی از هویّت واپس‌راندهٔ کشورهای جنگ‌زدهٔ عربی، ظرفیت خوبی را پیشِ رویش می‌گذارد. در این راستا، از جمله برش‌هایی که به‌طور مکرر پیش می‌کشد، حالتی است که سعید در موقعیتی مکاشفه‌گونه از پدرش می‌بینند؛ سرگردان، ملول و در جستجوی مزاری برای آرمیدن: «قالَ بصوتٍ يشوبه الأسي:"أينَ قبري؟ "اقتَربتُ منه بغية التعرّف علي ملامِحه، لكنّه تراجعَ إلي الوراء، تاركاً خلفَه بركةً من الماء... تراجعَ أبي إلي الوراءِ كثيراً بعد يأسِه من معرفةِ الجوابِ وابتعدَ. مَددتُ يدي نحوه بِحركة رجاء ليصطحبني معَه، فتلاشي في الأفقِ مثلَ الدخان وغابَ» (جرجیس، ۲۰۱۹: ۱۳-۱۴).

جرجیس برای آنکه هویّت مغشوش عراقی را در کالبد پدر سعید درآورد، دوشادوش سؤال هویّت‌جویانهٔ او که آن را به پرسش اصلی روایت نیز مبدّل ساخته، چهرهٔ گمنام و خونینی از او می‌آراید که قابل‌شناسایی نیست؛ تا بدین شکل، هویّت غبارگرفته و ناتمام عراقی را در کانون توجه قرار دهد. پرسش پرتکرار «أين قبري؟» پدر سعید و کاوش‌های او، غریو مردمانی را نمایندگی می‌کند که شراره‌های جنگ، هویّتشان را به فراموشی سپرد و سرگردانشان ساخت؛ کاوش‌هایی نه در مقام جستجوگری «هویّت ناتمام» و نشأت‌یافتهٔ بلوغ این جایگاه؛ بلکه تعبیری از حیرانی‌ها و سرکوب‌های هویّتی‌اند؛ مصداق بارزی از آنان که در جستجوی هویّت گسیختند و خاموش شدند. نویسنده برای آنکه نشان‌دهد کشوری چون عراق که هویّت مردمانش در ضبط دیگری، یا در فرودست‌ترین وضعیت هویّتی مارسیا است، تا چه اندازه برای هویّت‌جویان نامناسب است، به سعید و مسیر پرالتهابش در کسب هویّت می‌پردازد. وی این مرحله را در موقعیت‌های گوناگونی چون تنش‌های «دایی ابراهیم» که به او و مادرش وارد می‌کرد، نشان می‌دهد: «ليس لي في بغداد سوى أمي وخالي إبراهيم الذي لم أكُن أطيقُه، كان حزبياً فارغاً بشاربَين كثّين...، ذلك المتغطرسُ البغيضَ الذي لايجيد غلقَ فمه أثناءَ الطعام...، كان فظاً لايراعي من حولَه وطالما كَسر قلبَ أمي بنعتِه لأبي و رفاقه الخونة...، كانتْ حياتُنا مريرةً في البغداد، لم يمد لنا أحدٌ فيها يدَ العون، بمن فيهم خالي إبراهيم الذي كان يتصرفُ معنا وكأننا دماملٌ يخاف أن تصيبَه العدوى» (همان: ۳۴-۳۲).

تنگناهای زیستهٔ سعید و مادرش در روزگار نبود پدر، سایه سنگین دایی ابراهیم بر سر آن‌ها که به خاطر سرسپردگی به حزب بعث، روزهای تاریکی را برایشان رقم زده و از همه مهم‌تر، طردشدگی‌ای که با تحقیر مادر و فرزند همراه است، جملگی نقش پررنگ بغداد و به‌طورکلی "مکان" را در بسترسازی و یا مانع‌تراشی برای پویش‌های هویّتی آشکار می‌کند؛ چنانکه در این شاهد، بغداد نه‌تنها فرصتی را برای اکتشاف آزادانه مهیا نکرد، بلکه در برابر انتخابی غیر از انتخاب حاکمیت، سرکوبگرانه واکنش نشان داد.

سرسپردگی دایی سعید به حزب بعث، مصداق روشنی از هویّت‌های زودرس و ضبط‌شدهٔ مارسیا را به میان آورده است؛ آنان که به گفتهٔ مارسیا بی‌هیچ اندیشه و کاوشی، مسئولیتی را گردن گرفته و به آن سرسپرده‌اند، حتی اگر به بهای تباهی آینده‌ای و یا ویرانی سرزمینی بینجامد؛ مقوله‌ای که دایی سعید بارها از خود بروز می‌دهد. از جمله در برشی که سعید برای گرفتن گواهی سلامت ورود به دانشگاه از او یاری می‌جوید: «في ظهيرة يوم قائظ جاءَ بابا عفلق وبفمِه بصاقٌ كثير. قالَ بعنجهيّة أعرفُها، بأن أبناءَ الخونةِ لنْ يحصلوا على شهادةِ السلامة الفكريةِ وأني لنْ أقبَل في الجامعةِ حتّي يبيض الديك. قبل أن أجيبه صرخ بوجهي بأنّه لن يتوسط لي لدي رفاقه لأجل الحصول على تلک الشهادة. خرجَ بعد ذلك متوّعداً وشاتماً أبي وأمّي التي أجابتْه عند البابِ:"اللهُ موجود"» (همان: ۳۶).

نویسندهٔ مهاجر داستان که خود بحران‌های این‌چنینی را زیسته، برای آنکه نشان‌دهد «مکان» تا چه اندازه در کسب هویّت افراد سهیم است، سعید را در قامت هویّت‌جویی روایت می‌کند که دستیابی به هویّت موفق در بغداد هر لحظه برای او ناممکن می‌نماید، او که سودای ادبیات را در سر می‌پروراند و با هزاران مشکل پا در این عرصه نهاده، در بندِ هویّت ضبط‌شده‌ای به دام می‌افتد و به بهانهٔ تمسخر رئیس حزب و گرایش چپی پدرش، مجبور می‌شود تا بغداد را ترک‌کند و در پیِ مکانی امن سفر کند؛ سفری که آکنده از مشخصه‌هایی است که سعید را در جایگاه یک هویّت ناتمام معرفی می‌کند. این مقوله در برشی که به اردن می‌گریزد، به‌خوبی قابل‌ردیابی است: «عدتُ الی الدارِ متسلّلاً، وجدتُ أُمّي خلفَ الباب تَبکي؛ خائفةً، غیرَمطمئنة لما تخیفه الأیام لي. قالَتْ بما یشبه الهمس بأنّهم سیعودون مرةً أُخری ولنْ یترکوني بحالي. کانَ لدیها بیقینِ الأمّهات بأن الخناقَ سیضیق، وأنّي لامحالةَ واقعٌ بین أیدیهم مثل فأر في مصیدة. أيُّ قدرٍ سیّئ جعَلَها أُمّاً عراقیةً؟! هذه البلادُ لاتشبع من قهرِ الأمهات! أعطتْني بعدما أدخلتْني و أغلقتْ البابَ بالمزلاج، لفافةً دنانیر کانتْ مربوطةً بخیوطٍ صوفي وقالَتْ:"لا عیشَ لكَ هنا بعدَ الآن... خُذْ هذا المبلغَ وهاجرْ قبلَ أنْ تفجعني بك"» (همان: ٤١).

آنچه سعید را در اپیزودهایی از داستان، ایستاده در جایگاه هویّت ناتمام تصویر کرده، دل‌زدگی او از تعلیق و وقفه‌هایی است که حسب تعریف مارسیا، از خصوصیات ذاتی این مرتبه است. هویّت‌های ناتمام از هر آنچه در ایستایی و رکود غوطه‌ور شود، بیزارند و دائماً در تلاش‌اند تا به وضیعت روشن و قابل‌اتکایی دست یابند؛ از این‌رو، دیدن و یا بودن در صحنه‌هایی که در ذیل پایگاه‌های فرودست مارسیا تعریف گردد، برایشان غیرقابل‌پذیرش است، چنانکه برای سعید نیز ناممکن می‌نمایند: «لقد رأیتُ ذلَّ العراقین في عمّان، کانوا یعمَلون في العتالةِ والبناءِ و بیع السجائر و قطف الزیتون بأجرِ الزهید. کان مِن الطبیعي جداً ألّایحصلوا علی أجورهم في بعضِ الأحیان حیث یستَبدلُها صاحبُ العمل بمقولةِ: "اللهُ یعطیک العافطة"...، شعرتُ یومَها بأنَّ وضعي أصبحَ قلقاً مثلَ ضرسٍ لبنيّ یشارف علی السقوط...، ففي عمّان للجدران آذانٌ کذاک و من شأنها أن توشي بي لدی الأمن الأردني. سیقبض عليَّ لامحالةَ إذنْ وسَأودع خلفَ القضبان أو یرمي بي وراءَ الحدود. ماذا أفعلُ یا الهي؟ هل کتبَ عليّ العیش مطاردا أینما حللتُ؟» (همان: ٥٧ -٥٦).

تلاش‌هایی که قهرمان داستان در راستای رهایی از پریشان‌حالی بغدادیان و رسیدن به‌مراتب بالاتر هویّت بروز می‌دهد، نیابت از احوال آنانی است که ماندن در مراتب فرودست هویّت را برنتابیده‌اند؛ کوششی منطبق با مختصه‌های منزلگه هویّت ناتمام که مالامال است از بحران، تعلیق و کاوش‌گری. ویژگی پراهمیتی که در مسیر پرالتهاب سعید در فرار از بغداد تا رسیدن به نروژ عیان است، عزم جزم او در رسیدن به هویّت موفق است؛ مقوله‌ای که نظیرش را از لابه‌لای دیالوگ‌های سعید با اردنی مقیم نروژ که برای تعطیلات به زادگاهش بازگشته، می‌توان نگریست: «ناولتُها سندویتشاً آخر و زجاجةَ میرندا عليحسابي و رُحْنا ندرش عن النرویج وبناطیلِها. أسهبَ الشابُ في الحدیث عن النظام

هناك، عَن الحريةِ التي يتمتع بها الشعبُ النرويجي، عن المساواةِ والعدالةِ والأمانِ المطلق. شعرتُ مصغياً إليه، الأرضَ الّتي أبحثُ عنها وأحلمُ أن أديفَ بترابِها سنوات» (همان: ٦١).

جرجیس به‌خوبی نشان می‌دهد که بغداد و دولت‌های هم‌طرازش، مادامی که مردمانی با هویّت‌های ضبط‌شده به خود می‌بینند، هیچ‌گاه رنگ شکوفایی و بالندگی را نخواهند دید؛ چرا که رسیدن به مدارج بالاتر هویّت، پیش از آنکه محصول واکنش‌های بیرونی و تغییر حکومت‌ها باشد، تحوّلی درونی است که مادامی‌که در شخص به وقوع نپیوندد، هیچ عامل بیرونی نخواهد توانست هویّت ثابتی را برایش ارمغان آورد. نویسندهٔ کوشیده تا نشان‌دهد مردمان سرزمینی که بدون کاوش و تجربهٔ بحران- ویژگی‌هایی که از دیدگاه مارسیا دو عامل بنیادین در کسب هویّت‌اند- چشم به هویّت‌یابی از دیگران دارند، نه‌تنها بدان نائل نمی‌آیند، بلکه به فرودست‌ها واپس رانده می‌شوند؛ مقوله‌ای که در دیالوگ سعید با «سعدون» قابل‌ردیابی است: «هلْ رأيتَ ما جَرى يا سعيد؟! أَلم أقلْ لك بأنَّ هذا اليوم سيأتي لامحالة؟ لقد انتهى كلُّ شيء...، تهانينا، تهانينا، ما الذي انتهى يا جمالُ؟ وعلامَ التهنئة؟! البلدُ يحترق يا رجل والناسُ يموتون؟ لن يموت أحدٌ، صدّقْني، هم يعرفون عملَهم، المهمُ أننّا سنتخلّصُ من الطاغيةِ أخيراً و يغدو العراقُ جنةً مثلَ لاس‌فيغاس. سنتخلّصُ من الطاغيةِ و لكن، يغدو العراقُ جنةً مثلَ لاس‌فيغاس؟! هل هذه نكتةُ الموسم؟! عقّبتُ بعدما انتهى صاحبي من سيل الأَيمان المغلّظةِ على ما يقول. لكنَّ كلامي لمْ يعجبه، فأنهى المكالمةَ وأَغْلقَ الهاتفَ دون وداع» (همان: ٢٦ -٢٥).

باور سعدون و کسانی که شعله‌ورشدن آتش جنگ در وطن را فصلی نو در دگردیسی خود و سرزمینشان می‌نگرند، مصداقی از آنان‌اند که در مرتبهٔ دوم هویّت مارسیا جای خوش کرده‌اند و بی‌هیچ کندوکاوی به «دیگرپذیری» سرسپرده‌اند؛ آنان که برحسب مؤلفه‌های این طبقه، آستانهٔ نقدپذیری‌شان همانند سعدون ناچیز است و جز باور به آنچه تحمیلشان شده، پذیرای اندیشهٔ دیگری نیستند. در باور جرجیس، بودن در این مرتبهٔ هویّتی، نه‌تنها موجب واپس‌رانی فردی است، بلکه آتش عالمگیری است که تَر و خشک را باهم می‌سوزاند؛ از این‌رو، می‌بینیم که سعید پای‌بست هویّت‌های زودرسی نمی‌شود که نبودن در میانشان، تلقّی بودن برعلیه‌شان می‌کند؛ بلکه وارد بحران می‌شود و در مسیر کسب هویّت موفق، گام‌های پرالتهابی را برمی‌دارد که نظیرش را در گریز توان‌فرسایش تا نروژ می‌توان نگریست: «دارتْ بنا الشاحنتان لساعات طويلة، جعلت الواحد منا يلصق أنفَه بفتحات الهواء الصغيرة طلباً للأوكسيجن. كانتْ رائحةُ اللحمِ المتعفّن والغازاتُ التي بدأ باطلاقِها البعضُ دونَ حرجٍ قد أفسدتْ الهواءَ...، تَرجّلنا بهدوءٍ وإختبأنا في إسطبلٍ للأحصنة. كانَ اسطبلاً مهجوراً ومليئاً بالروث والوحلِ...، كانَ منظري بحسب زميليّ الإسطبل العراقيين يبعث على الشفقة، كانَ الطينُ يصبغني من رأسي الى قدمي والماءُ يتسلَلُّ مِنْ-حذائي الّذي تمزّق لطول الجري. لكنّي رغم ذلک كنتُ مُصرّاً على إكمالِ الرحلةِ والظفر بوطنٍ بديل» (همان: ٧٢ -٧٠).

روزهای پرتب‌وتاب سعید، از بحران‌های بغداد گرفته تا سرگردانی‌های اردن و مهلکه‌های پراگ، جملگی نشانگر آن است که سعید و همتایان او، حتی به بهای جان، حاضر به پذیرش هویّت‌های

القایی که مارسیا هویّت زودرس و ضبطی‌اش خوانده نیستند؛ چرا که در پایگاه‌های هویّت، مرتبهٔ وقفه، پلی برای عبور و صعود است؛ نه جایگاهی ثابت و ایستا. چنین کسانی در تلاش‌اند تا با عبور از بحران‌های این طبقه، شخصیت خود را که وجه بیرونی و قابل‌رؤیتشان است، با هویّتشان که در ایدئولوژی و نگاه درونی‌شان به خود ریشه دوانده، درآمیزند و یکسان کنند، تا از این طریق در ساحل امن هویّت موفق به شکوفایی درآیند. نویسنده در بخش‌های میانی داستان نشان می‌دهد که مهاجرانی چون سعید، تنها در جستجوی هویّتی برترند، نه گریزگاهی صرفاً امن که وطن را با آن تاخت زنند؛ امری که در نگاه سعید به سالن آکنده از مهاجران ادارهٔ مهاجرت نروژ، از این دغدغهٔ آن‌ها آشکارا پرده برمی‌کشد: «مهاجرون لاشرعيّون كما يحلو للعالم المسترخي أن يسمّيَهم. بشرٌ هاربون من الظلمِ والاضطهادِ والجوع والحروبِ العبثيةِ...، قضيتُ الوقتَ وأنا أحصي قصصَ الذلّ والخوفِ المدوّنةِ على وجوههم؛ فهذا هاربٌ من ميليشيا دينيّة تمارسُ الفتكَ بالخارجين عن حكمِها وهذا من حربٍ طاحنةٍ لاتريد أن تهدأ وهذه صغارها من جوعٍ لايعرفُه تجّارُ السلطةِ و تلك من قهرِ الذكور وجبروتِهم، أما ذلك المنزوي في الركنِ البعيد، فأتبعه ألا يكون له وطنٌ، فقرّرَ الهجرةَ لاكتسابِه» (همان: ۸۴).

نویسنده برای آنکه دل‌زدگی مهاجران از هویّت‌های پراکنده، زودرس و ناتمام را به شکل کاملی روایت کند، سعید را در قامت کاوش‌گری تمام‌عیار درمی‌آورد که برای پاسخ به جوهری‌ترین دغدغه‌اش که احراز «منِ برتر» است، آنی از مواجه با بحران بازنمی‌ایستد؛ حتی اگر از گزند فرقه‌گرایی‌های زادگاهش رهیده باشد و در دامنهٔ کوهپایه‌های نروژ، آسوده‌خاطر منزل گزیند. از این‌رو، فصلی نو از کندوکاوهای سعید را در نروژ می‌نگریم؛ لبریز از تعلیق، بحرانی و همان‌قدر پرمخاطره. واکنش‌های سعید در اقامتگاه «آلتا»، تاریک‌ترین شهر شمالی نروژ و هم‌سو نشدن با فروماندگان هویّتی‌اش، از جمله فریم‌هایی است که اشتیاق قهرمان داستان به والاترین منزلگه هویّت را بازمی‌تاباند: «رحتُ أشاطر لاجئاً من السودان، كانوا يطلقون عليه لقبَ عثمان اللامكترث. عندما سألتُه عن السرِّ وراء البرود في سرد ذلك التشرّد المفجع، قال بأنَ مؤخرتَه قد أدمنت ركلاتُ الحياة وأمسى لايَكترث. في أحدِ الأيام أخبرتُه بأنّنا لانملك ما نأكله وأنَّ علينا الذهابَ إلى متجر الأغذية لشراء الخبز، فرفض أن يرافقني متحججاً بأن الظلام يلفّ القرية والجليد يغطي الطريقَ ويجعلها زلِقةً. كان يردّد بأن الحياة لاتستحق كل هذا العناء، و أنّ لا أحدَ يموت بسبب الجوع، لكنّي أغلقتُ أذني إعراضاً عن سماعِ أسطوانةِ اليأس التي يجيد عزفَها وخرجتُ...، أقسمتُ يومها على مغادرةِ تلك المدينةِ حتّى لو أمطرتْ السماءُ فوقها بدل الثلجِ ذهباً» (همان: ۹۰ -۸۸).

آنچه وضعیت سعید در نروژ را از بغداد و توقفگاه‌هایی چون امّان متمایز گردانده، فرصت گذری است که این کشور به مهاجرانی چون سعید اعطا می‌کند. در واقع، تلاطم‌های سعید در سرزمینی چون نروژ، به تعبیر مارسیا، بحران‌های سبزی‌اند که از بلوغ هویّتی او حکایت می‌کنند؛ بحران و کاوشی که فرد را رهسپار بالاترین جایگاه هویّتی مارسیا؛ یعنی «هویّت موفق و محقق» می‌گرداند. جرجیس، با تعریفی که سعید هنگام مشاهدهٔ شماره‌گذاری مهاجران از هویّت راستین ارائه

می‌دهد، شخصیت محوری داستان را در آستانۀ ظهور در قامت یک هویّت موفق قرارمی‌دهد؛ هویّت‌جویی دل‌زده از القاب تحمیلی که تنها آوردۀشان برایش، تجربه‌های منغصّ بود: «كانت هويّتي تحمل الرقم سبعمائة و سبعة و سبعين، و سينادونني بعد ذلك: سبعة سبعة سبعة. لم أكن مكترثاً لما سينادونني به واقعا، إذ ما دمتُ سأحصل على سريرٍ دافئ في وطنٍ آمن، فلا ضير إن أمسيتُ ثلاثَ سبعات أو تسعَ خمسات أو صفراً على الشمال حتى. لقد امتلكتُ فيما مضى أسماءَ كثيرةً لكنَّها لم تجلبْ لي الدفءَ. مَنَحتْني أمّي مثلاً اسمَ سعيد، فكنتُ يتيماً مكسورَ الخاطر، لم أرَ السعادة يوماً في‌حياتي. مَنَحتْني مدينةُ التي اَندلق فيها رأسي لقبَ ابن دار السلام، فنَشأْتُ خائفاً أترقّب متى تنتهي، لتشتعل أُخرى أشدّ ضراوةً و أكثر قبحاً. منحني التاريخُ ألقاباً كثيرةً كابن الرافدين وحفيد جلجامش وابن‌خالة حمورابي، لكنّي لم أجنِ من تلك الألقاب سوى الخيبةِ والإنكسارِ» (همان: ۸۴).

در رمان جرجیس، سعید پس از تجربۀ بحران و کاوش‌هایی پرمخاطره، سرانجام در بالاترین طبقۀ هویّت مارسیا لبخند رضایت بر لب می‌نشاند. نویسنده در بخش‌های پایانی داستان، با مؤلفه‌هایی برچیده از این ردۀ هویّتی، روایت از سعیدی دیگر می‌کند؛ پرسوناژی که کُنش‌هایش ردّ پایی از هویّت رسیده را برجای می‌گذارند. از جمله مشخصه‌های او و در این راستا، "زبان" است که در میان عناصر هویّت‌ساز، در رتبۀ اول شبکۀ ارتباط اجتماعی قرار دارد. «زبان از سویی یکی از عناصر هویّت است و در عین‌حال هویّت نیز خود متأثر از زبان است. این‌سان، رابطۀ دوسویه‌ای با هویّت دارد. زبان، علاوه بر آنکه خود حاصل بار معنایی هویّت است، از طریق آفرینش و انتقال نظام معنایی قابل‌فهم برای دیگران، به‌مثابۀ کانالی برای دیگر عناصر هویّتی، نقش ایفا می‌کند» (گودرزی، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۶)؛ مؤلفه‌ای که نقشی شگفت در درآمدن سعید بر وجوه دیگر هویّت موفق بر عهده دارد: «في أحدِ نهاراتِ الخريف القصيرة، وصلَني على البريد مظروفٌ أبيض، كانَ مرسلاً من قبل دائرة التعليم في بلديّة أوسلو. فَضضتُه، فوَجَدتُ فيه شهادةً تقول بأنّي قد اجتزتُ امتحان المستوى العالي للغةِ و صِرتُ مؤهّلاً للعمل والدراسة. اللغةُ هي العتبةُ الأول للتعارفِ على الأوطان البلدية و التآلف معها. لم أُخبر تونا بأمر الشهادة لكنّي ترجمتُ مقطعاً من"أنشودة المطر" للسيّاب و حالما انتهيتُ منه، كتبتُه على ورقِ رسائل ملوّن و أرسلتُه إليها برفقةِ الشهادة» (جرجیس، ۲۰۱۹: ۱۰۸).

پذیرایی سعید از زبان نروژی و برگرداندن سرودۀ عاشقانه‌ای بدان برای محبوبش، از نشانه‌های بارز هویّت جدید او به شمار می‌آید. در این میان، نباید از کارکرد ارتباطی مهم زبان در زمینه‌سازی از ظهور دیگر مؤلفه‌های هویّت سعید چشم‌پوشی کرد. عشق که بی‌شک از انسانی‌ترین تجربه‌های زیستۀ آدمی است، از مهم‌ترین این مصادیق است که سعید طعمش را نخستین بار با معلم زبان نروژی‌اش می‌چشد. دلدادگی سعید به «تونا»، شخصیتی که عُلقه‌ای با زادگاه، تبار و دین یک خاورمیانه‌ای ندارد، از نگاه عمیق سعید و تونا به خود، دیگری و هستی پرده برمی‌دارد؛ نگاهی برآمده از هویّتی رسیده که در آن، دسته‌بندی‌های غیرانسانی رنگ می‌بازند و جای خود را به ویژگی‌های

اصیل می‌دهند. از پرنمودترین برش‌هایی که این ویژگی را برجسته نموده، لحظه‌ای است که سعید دعوت تونا را برای تغییر فامیلی‌اش به‌راحتی می‌پذیرد: «أتممنا فیما بعد، أوراقَ الزواج وطلبتْ تونا منّي أن یکونَ لقبُ عائلتِها هو لقب عائلتنا الجدیدةِ، فوافقتُ نزولاً عند رغبتِها و صِرنا منذُ تلك اللحظةِ نُلقَّب بالسیّد و السیدة ینسین. لم تکنْ الألقابُ یوماً مهمةً عندي ولا فرقَ لديَ بینَ مردان و ینسین ما دمتُ سعیداً. کنّا لانفترقُ في النهار سوی ساعاتِ العمل وکُنّا ثملَین من السعادة...، لم تکن تونا ینسین لحظةً عابرةً یسهل نسیانُها، أو رفیقَ سفرٍ یترجّل في أقربِ محطة و یتلاشی ظلُّه، بل کانتْ عیني التي أری بها الوجه الرحیم لهذه الدنیا» (همان، ۱۱۸ - ۱۱۵).

اجابت خواستهٔ تونا توسط سعید و تغییر فامیلی عراقی خود به "ینسن" که همراه با طیب خاطر است، نشان از درآمدن سعید به هویّتی جدید دارد. نویسنده با انعطافی که به شخصیت اصلی داستان برای "تغییرپذیری" بخشیده، بلوغ هویّتی او را که بیانگر هویّت محقق و موفّق مارسیا است، به نمایش می‌گذارد؛ هویّتی که در آن ارزش‌های مجعول و برساخته‌ای چون "نژاد"،" تبار"، "مذهب"، "عقاید سیاسی" و... جای خودشان را به مؤلفه‌های انسانی می‌دهند.

در دسته‌بندی مارسیا از هویّت، "پایبندی" از مشخصه‌های بارز هویّت‌جویانی است که در بالاترین طبقهٔ هویّت گام می‌نهند؛ ویژگی‌ای که به اعتقاد مارسیا، تنها در این مرحله است که تخلّق به آن، بلوغ هویّتی را نشان می‌دهد؛ چرا که از پالایهٔ کاوش و بحران گذر کرده است. در شخصیت‌گشایی جرجیس از سعید، پایبندی را هم‌سو با هویّت جدید او به‌وضوح می‌توان دید؛ چه در پاکبازی در عشقش به تونا، آنگاه که به‌خاطر مرگ قریب‌الوقوع محبوبش، آشفته‌حال به تکاپو می‌افتد و برای رهانیدن او از مرگ و خاموشی، حاضر به اهدای عضو می‌شود و چه زمانی که در قامت پستچی ادارهٔ پست اُسلو، وظایفش را پایبندانه عهده‌دار می‌شود. واکنش سعید هنگام از کارافتادن خودروی سازمانی، از جمله مواردی است که بر این موضوع گواهی می‌دهد: «ذاتَ نهار کانونيّ انغرستْ إطاراتُ السیارة في الثلج. حاولنا إخراجها ولم نستطع. فاضطررنا حینها الی الاتصال بشرکة التأمین وطلبِ المساعدة. أَخبَرنا موظفُ التأمین بأنّه سیرسل شاحنةً لإخراجِها، لکنّها تحتاج إلی ساعةٍ تقریباً لکي تصل الی الموقعِ بسبب الثلوج التي قطّعتْ أوصال المدینة. فقلتُ لدانیال:"لماذا الإنتظار بلاعمل؟ ما رأیُک أن نحصي ما بقي لدینا من برید ریثما تأتي المساعدة؟" فاستحسنَ الفکرةَ وتناول الکیسَ القماشي الأسمرَ من المقعدِ الخلفي وشَرعنا بالعدّ» (همان: ۴۶).

از جمله وجوه متمایزکنندهٔ هویّت موفق با طبقات زیرین آن، آرامشی است که در سایه‌سار رضایتمندی از یکپارچگی شخصیت و هویّت حاصل می‌شود؛ به دیگر سخن، در پایگاه هویّت مارسیا، چهره‌ای که از فرد به نمایش درمی‌آید، با مؤلفه‌های طبقه‌ای که در آن جای دارد، منطبق و یا به هم نزدیک است؛ مقوله‌ای که ارمغانش جلوه‌گری استعدادها، سلیقه‌ها و امکان ارائهٔ نگرش‌های گوناگون در جامعه است، بی‌آنکه واهمه‌ای از به خطر افتادن جان داشته باشد. این ویژگی در سعیدی

که تولّد دوباره‌ای در نروژ یافته، به‌وضوح قابل‌ردیابی است. کاراکتری که اکنون در حرفهٔ دلخواهش، ادبیات، طنزپرداز مجلهٔ نامدار نروژی است؛ خودانگاره‌ای که فرصت رسیدن به آن در بغداد، دست-نیافتنی گشته بود: «البريدُ و الكتابةُ هما كلُّ ما أُمارسُه في حياتي الصقيعيّة. كنتُ و بعد أن أنهي توزيعَ الرسائل عندَ الساعة الرابعة عصراً، أعودُ إلى البيتِ منهكاً، أبدلُ ثيابي وأسكتُ معدتي بما تَوفّرمن الطعام، ثم أخلد إلى ساعة نومٍ تنغصّها كوابيسٌ حتمية. أصحو بعد ذلك للاعتكافِ في غرفةِ المكتبة لتأليفِ قصصٍ وحكايات ساخرة باتتْ تحتلّ زاويةً في الصفحة الأخيرة من جريدة داغ بوستن» (همان: ۱۲۲ -۱۲۱).

جرجیس برای آنکه رکود هویّتی عراقی‌ها و پیوستگی‌اش در گسترهٔ زمان را تصویر کند، در لابه‌لای داستان، روایتی خیالی از بازگشت سعید به بغداد می‌گشاید و برای آنکه بازگشتش به بغداد را در فرآیند علّی داستان جای دهد، ایمیل عبیر، دوست خبرنگارش را پیش می‌کشد؛ ایمیلی که سعید را برای شناسایی پدرش در گوری دسته‌جمعی که به‌تازگی کشف شده، فرامی‌خواند. سعید که این‌بار با هویّت تثبیت‌شده‌ای به بغداد بازمی‌گردد، می‌کوشد تا بغداد و هویّت مردمان آن را به‌شکل واقع‌بینانه‌ای در سفر خود قاب‌بندی کند، تا بدین شکل بر سهم مکان در پویش‌های هویّتی تأکید نموده باشد. داستان در این قسمت با طنزی تلخ، فرجام انگارهٔ عراقی‌ها را که *«حملهٔ امریکا موجب عمران می‌شود»* به نمایش می‌گذارد، تا بدین طریق حقیقت این انگاره را که برگرفته از هویّت‌های تحمیلی است، بنمایاند. جرجیس، با طنزی سیاه، سعید را در مسیر امّان تا بغداد، سوار بر پرنده‌ای آمریکایی می‌کند که بیست سال بعد در بغداد می‌نشیند؛ اما در رؤیایی که از نظرگاه عراقی‌ها بدان نگریسته، بغداد با بهشت برینی که باید می‌بود، فاصلهٔ دور و درازی دارد؛ رؤیایی که سقف کوتاه آرزوی مردم بغداد و نگاهشان را که در ضبط دیگری است، ترسیم نمادینی کرده است: «سألَ النادلُ بأدب و ذوق عاليَين إن كنتُ بحاجة لشيء آخر فقلتُ: نعَم. أخبِرني كيف أصبحتْ بغدادُ هكذا بعد كل ما جرى عليها؟ ماذا صنعتُم كي تعيدوا إليها الروحَ و تجعلوا منها جنةً؟ قالَ: لا عجبَ يا سيّدي، فقد مَرّ على سقوطِ بغداد وخرابِها الأخير عشرون عاماً بالتمام والكمالِ، و لو أتينا بحكومةٍ من حمير لفعلتْ ما تراه اليومَ وأكثر. فمِن البداهة أن كلَ هذه السنينَ قادرةٌ على تحويلِ الصَحراء إلى مدينةٍ تناطح أبراجُها السحابَ، و من الطبيعي أنّ أي حكومة في العالمِ مهما كانتْ جاهلةً و متخلفةً وابنةَ كلب تستطيع أن تبني ما هدّمَ في زمن أقلّ من ذلك بكثير» (همان: ۱۵۸).

در این برش، تغییر زاویهٔ روایت بغداد از چشم‌انداز بغدادیان و انگاره‌شان به نگاه واقع‌بین سعید مقوله‌ای است توجه‌انگیز؛ تغییری که وصف‌های خیالی از بغداد درحال‌توسعه را به سرابی مبدل می‌سازد. در این زمینه، نویسنده با واقع‌نگاری ناداستان‌گونه‌ای که از بغداد کرده، نشان می‌دهد که انگارهٔ تحمیل‌شده بر عراقیان، نه‌تنها سقف کوتاه رؤیاهایشان را برنیاورده؛ بلکه بر تاریکی، رکود و پس‌رفت آنان نیز افزوده است. جرجیس این مقوله را در جای‌جایِ رمان به تصویر می‌کشد: «بدتْ بغدادُ و كأنّ إعصاراً قد ضرب أركانها وأَحالَها إلى مدينةٍ منكوبةٍ! المحالُ متهالكةٌ والعشوائيّاتُ تزحفُ مثلَ النمل

على الأرصفة وما بين الطُرقات. لمْ انتبه لوداعِ رفقاءِ السفر ولا لمزاح السائق الشاب وهو يوسم بغداد بمقاديشو الفقيرة...،كانتْ مدينةً بائسةً، مسورةً بالخراب، ليس فيها ثمة بناء ولا إعمار، ولا إزدهار، في الواقع لمتكنْ بغداد قبلَ ذلك باريسَ ولا ستوكهولمَ ولاحتّى إسطنبولَ أو القاهرةَ بل كانتْ مدينةً جائعةً قرَّر العالمُ في لحظةٍ خسّةٍ معاقبتَها» (همان: ۱۶۲ -۱۶۱).

جرجیس در این بخش می‌کوشد تا بر این نکته تأکید کند که مردمانی که در مراتب فرودست هویّت جای خوش کرده‌اند، وطن را به تاریک‌خانه‌ای مبدل می‌سازند که تنها ارمغانش، حقیقت‌پوشی و چندرنگی است. در نگاه نویسنده، بودن در چنین مکان‌هایی، برای رهپویانی که طالب هویّت والایند، رؤیایی دست‌نیافتنی است؛ چه در سرزمینی که حفظ منافع حزبی جایگزین مقیاس‌های راستین شود، برای صیانت از جان، گزیر و گریزی از قرار گرفتن در دسته‌بندی‌های هویّت‌ستیزانه نیست. جرجیس این مقوله را با تن‌دادن سعید به جعل دو شناسنامه، با نام‌های علی و عمر، برای حفظ خود از گزند خشک‌اندیشان دینی نشان می‌دهد: «علي وعمر إسمان لايشبهانني، منحَني إيّاهما أحدُ مزوّري بغداد مقابل ثلاثين دولاراً بعد البقشيش، فعصابات الموت بدأت تنتشر كالقمل في رأس المدينة وأنت لاتدري متى يظهر أمامك حفنةٌ من الملثّمين ليقطعوا عليك الطريقَ، مطالبين إيّاك بما يثبت إنتماءك إلى"عليّ" دون "عمر" أو العكس. لَقدْ أُوقِضَت حربُ الهويّات وتمّ استدعاؤها، وستأكل لعبةُ "علي وعمر" التي صُرفَ من أجلِها ملايين الدولارات، الكثيرَ من ارواحِ العراقيين سيّما اولئك الذين لايحملونَ في جيوبِهم سوى هويةً واحدةً» (همان: ۱۸۱).

نویسنده برای آنکه سهم مکان در هویّت‌یابی افراد را برجسته‌تر نماید، بار دیگر به طرح نمادین داستانش بازمی‌گردد؛ بی‌چهرگی پدر سعید و کاوش‌های تشویش‌زای او از پیِ قبری که در آن بیاساید، اشارهٔ نمادینی است که داستان در راستای رهیافت بنیادینش ریخته است. جرجیس با بازگرداندن خیالین سعید به بغداد، سرگردانی، آشفتگی و رکود را فرجام آنانی می‌نگرد که در دام انگاره‌های تحمیلی افتاده‌اند؛ انگاره‌ای که به‌جای پویش به‌سوی "هویّت رسیده"، ایستایی را برگزیده؛ باور آنانی که نگاه تنگ‌نظرانه‌ای به وطن داشتند و اصالت را در زادگاه می‌نگریستند؛ حال آنکه وطن تنها با مردمانش معنا می‌یابد. از این‌رو، در برشی از داستان، پس از ناکامی سعید در شناسایی چهرهٔ پدر در گور کشف‌شده، تعریضی به دیالوگ همسایهٔ نروژی‌اش می‌زند که وصیت کرده بود او را در باغ گیلاس خود دفن کنند: «تقول أسطورةٌ قديمةٌ بأنّ الإنسانَ يتحوّلُ بعد الموتِ إلى موجودٍ آخر يتلاءَم مع ماحوله، فإن دُفنَ في البحر صارَ سمكةً و إن دُفنَ في الصحراء غدا رملةً، لذا قررتُ أن أدفن في حقلِ الكرزِ كي أتحوّل إلى شجرةِ كرز، المجدُ لمن نامَ فيحَقل الكرز...، آه لولا الطغاةُ لكانَ أبي نائماً في قبرٍ كقبرِ السيد ياكوب و لرُبّما تحوّلَ إلى نخلةٍ شاهقةٍ أو شجرِ سدرٍ وارفةِ الأغصانِ» (همان: ۲۰۷).

وصیّت یاکوب یوندال که نویسنده با هوشمندی در لفافهٔ نمادش پیچیده، به سهم خطیر محیط در هویّت‌یابی تأکید می‌ورزد. در واقع، "النُوم في حقل الكَرَز" که عنوان رمان را نیز ساخته، به

جاودانگی‌ای اشاره دارد که در سایهٔ هویّت موفق محقّق می‌شود؛ مقوله‌ای که نقطهٔ مقابل آن در پایان رمان، با کشف چهرهٔ خون‌آلود، مخدوش و پیکر ازهم‌پاشیدهٔ پدر سعید در بغدادی که بر تاریکی‌اش افزوده، به نمایش درمی‌آید.

در طرح روایی این داستان، آنچه شایان توجه و البته مهم نموده، گزینش شیوهٔ روایت تودرتویی است که نویسنده به شیوهٔ غیرخطی در چهار خط فراهم آورده است. در قاب ابداعی پیش‌ِرو، این خطوط تودرتو را می‌توان به‌خوبی نگریست. «در این شیوه از روایت که خواننده میان دو خط پیرنگی در رفت و آمد است، «گذشته یک لحظه به یادآمده یا صرفاً علت یک معلول در روایت پیوسته حوادث نیست؛ بلکه یک تأثیر مستدام و حضوری فعال است، در حالی‌که در سایر صورت‌های روایت، تصاویر گذشته برای لحظاتی به سطح، یعنی زمان حال می‌آیند و مجدداً به گذشته بازمی‌گردند» (رحیمیان، ۱۳۸۹: ۲۲۷ نقل از قهرمانی و فرهنگ‌دوست، ۱۴۰۰: ۶۶). کاربست این شیوه از روایت که خواننده ناگزیر از رفت و برگشت در خطوط روایی آن است، انطباق هم‌سویی را میان فرم داستان با دیدگاه مارسیا جلوه‌گر ساخته؛ دیدگاهی که تکاپو و جنبش ذاتی آن است. همسانی شمارگانی خطوط تودرتوی داستان با پایگاه هویّت مارسیا، انطباق ارادی فرم رمان با این نظریه را به شکل جدی‌تری تقویت بخشیده است.

نتیجه

شیوهٔ هویّت‌شناسی مارسیا، دیدگاهی کاربردی و سنجش‌پذیر است که از قلمرو نظری صرف فراتر رفته و با مؤلفه‌هایی چون کاوش‌گری، بحران‌پذیری و تعهّد، جایگاه هویّتی افراد را در سطح رفتاری در یکی از مراتب چهارگانه قابل‌شناسایی می‌گرداند.

جرجیس در این رمان با طنزی تلخ و روی‌آوری به نماد، هویّت را در سطح فردی با شخصیت "سعید" و نمود دیگر و کلانش را با "بغداد" به ارزیابی می‌نشیند. در روایت او مشخص شد که هویّت، سفری

پرچالش و درونی است که مادامی که در فرد آغاز نگردد، هویّت‌های اتخاذشده به برچسب‌هایی مبدّل می‌گردند که جز رکود و پس‌رفت، فرجامی نخواهند داشت. از این‌رو، در پایگاه مارسیا، کسب هویّت والا در عین دوسویگی با متغیّرهای بیرونی، به تصمیم فردی اتّکا دارد.

این پژوهش به‌خوبی نشان‌داد که وطن به‌عنوان یک "مکان" با زمینه‌سازی در کسب هویّت و امکان پویش به جایگاه‌های والا، سهم خطیری در نگرهٔ مارسیا دارد؛ مقوله‌ای که نویسنده با وضعیت متفاوت سعید در اُسلو با بغداد و امّان، به‌خوبی از این رابطهٔ دوجانبه پرده برکشید. گریز سعید از بغداد و پناهندگی در نروژی که به او زبانی مشترک، عشقی راستین و حرفهٔ دلخواهش را بخشید، انگیزهٔ اصلی مهاجرانی چون او را که در پیِ اتّحاد میان شخصیت و هویّت و نمایش وجودی یکپارچه از خویش‌اند، عیان ساخت.

از جمله شیوه‌های نویسنده که در تحلیل هویّت‌شناسانهٔ این رمان بر اساس نگرهٔ مارسیا پراهمیت است، رویکرد نمادگرایانهٔ جرجیس در استفاده از پرسوناژها و دیالوگ‌ها، انتخاب لوکیشن‌ها و... می‌باشد. مصداق بارزی از این مقوله را در نوع شخصیت‌پردازی پدر سعید و آن سوال پربسامدش به‌خوبی می‌توان دید که چگونه "در پی هویّت بودن " را در اندام نمادین "به دنبال مزار گشتن" درآورد. از دیگر اسلوب‌های جرجیس که توجه به نگرهٔ روان‌شناختی مارسیا را نزد او تقویت بخشیده، فرم روایی رمان است که متناظر با چهار پایگاه هویّت مارسیا، مخاطب را در چهار خط روایی تودرتو به تکاپو انداخته و محتوای هویّت‌شناسانهٔ داستان را در ساختار روایی‌اش جلوه‌گر کرده است؛ همسویی‌ای که علاوه برحظّ بصری خوانندگان، نشان از توجه ارادی نویسنده به پایگاه‌های هویّت مارسیا دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. رمان «النوم في حَقل الكرز» نوشتهٔ ازهر جرجیس، نویسندهٔ عراقی مقیم نروژ است که در فهرست نامزدان اصلی بوکر عربی نیز قرار گرفته است. داستان، روایت از مردی دارد که یک زندگی جهنمی را از سر گذرانده، صدام پدرش را کشته و سرنوشت او را تغییر داده است. در این داستان، یک نفر در نقش مترجم عراقی، خاطرات هم‌وطن خود (سعید) را بازگو می‌کند. در واقع، داستان با نوشتهٔ سعید و روایت مترجم عراقی‌تبار پیش می‌رود. داستان گروهی را در تاریخ بازگو می‌کند که می‌تواند تکرار شود. داستان با حالتی اتوبیوگرافیک، قصهٔ مردی را روایت می‌کند که صدام حسین، پدرش را زنده‌به‌گور کرده و مادرش به‌سختی و با هراس به دندانش گرفته؛ جوانی که شیفتهٔ ادبیات و نویسندگی است. او که در ادارهٔ پست کار می‌کند و سال‌ها از مهاجرتش گذشته، ایمیلی از دوست خبرنگارش دریافت می‌کند: «*سریع به بغداد برگرد*» و بعد متوجه می‌شود گوری جمعی را یافته‌اند که گویا پدرش هم در آن دفن است؛ پدری که حتی یک عکس هم از او ندیده؛ چرا که مادرش همان موقع تمام عکس‌هایش را سوزانده است. روایت با این تکنیک و مهاجرت مرد جوان، آوارگی در اُردن و کشورهای مختلف اروپایی و درک جهانی که کسی در آن مشتاق تو نیست، به گذشته فلاش‌بک می‌زند. جرجیس در پیشانی‌نوشت رمان خود، شعری از «ژاک پره‌ور» شاعر فرانسوی آورده که محور معنایی رمان را ساخته: «*زندگی دانهٔ گیلاسی است که هسته‌اش مرگ است*». رمان با رفت و برگشت‌های متعدّدی که با فرم تودرتوی

داستان‌گویی همراه گشته، جهان تهی‌شدهٔ مردی را به تصویر می‌کشد که بعد از سال‌ها باید به بغداد برگردد تا ببیند جمجمهٔ پدرش را می‌تواند پس بگیرد یا نه؟ قصه‌گویی خوش‌ریتم داستان که طنز تلخ و سیاهش رنگ خاصی بدان بخشیده، ترسیم‌گر انسانی است که در خود سفر می‌کند. در اثر این سفر درونی که نویسنده بازتاب نمادینی از آن را در سفرهای پی‌درپی قهرمانش انعکاس بخشیده، همه‌چیز را -ازجمله وطن- از نو می‌نگرد.

2. Identity Status

منابع

الف) منابع عربی

- جرجيس، أَزهر (۲۰۱۹م). **النومُ في حقلِ الكَرَز**؛ بيروت: دار الرافدين.
- حنفي، حسن (۲۰۱۲م). **الهويّة**؛ القاهرة: المجلس الأعلى للثقافة.
- دوبار، كلود (۲۰۰۸م). **أزمة الهويّات؛** ترجمة رندة بعث، بيروت: المكتبة الشرقية.
- عبدالمعطي، حسن مصطفى و قناوي، هدى محمد (۲۰۱۰). **علم نفس النمو**؛ قاهرة: دار قباء للنشر.
- زريق، برهان (۲۰۱۲م). **الهويّة العربيّة؛** دمشق: حوران.
- معلوف، لويس (۱۹۹۲م). **المنجد في اللغة و الأعلام**؛ بيروت: المطبعة الكاثوليكية.
- ميكشللي، أليكس (۱۹۹۳م). **الهوية؛** ترجمة علي وطفة، دمشق: دار الوسيم.

ب) منابع فارسی

- آذرخش، اردشیر و همکاران (۱۳۹۳). «بررسی مفهوم شناختی هویّت در حوزهٔ روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی با تأکیدی بر نظریه‌های اریکسون، مارسیا، مید و کولی»، **اولین همایش ملّی پژوهشی علوم تربیتی و روان‌شناسی آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی ایران**، صص ۱۰-۱.
- اسمیت، ادوارد و همکاران (۱۳۸۵). **زمینهٔ روان‌شناسی هیلگارد**؛ ترجمهٔ نصرت‌الله پورافکاری، چاپ چهارم، تهران: شهرآب.
- برک، لورا (۱۴۰۰). **روان‌شناسی رشد**؛ ترجمهٔ یحیی سیدمحمدی، چاپ ششم، تهران: ارسباران.
- دارابی، جعفر (۱۳۹۶). **روان‌شناسی هویّت فردی و جمعی**؛ تهران: آییژ.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). **لغت‌نامهٔ دهخدا**؛ چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سانتراک، جان (۱۴۰۰)، **روان‌شناسی رشد در گسترهٔ زندگی**؛ ترجمهٔ پرویز شریفی و محمدرضا شاهی، چاپ پنجم، تهران: دانژه.
- شولتز، دوان.پی و شولتز، سیدنی.اِلن (۱۴۰۰). **نظریه‌های شخصیت**؛ ترجمهٔ یحیی سیدمحمدی، چاپ چهل‌ودوم، تهران: پردازش.
- فرهودی‌منش، محمد و پیری، مرتضی (۱۴۰۰). **روان‌شناسی شخصیت**؛ تهران: پوران پژوهش.

- قهرمانی، علی و فرهنگ‌دوست، امیر (۱۴۰۰). «بررسی آمیختگی معنامند داستان و ناداستان با کاربست شیوهٔ روایت تودرتو در رمان طیفُ الحلاج از مقبول العلوی»، *لسان مبین*، شمارهٔ ۴۵، صص ۸۰-۶۱.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۴). **گفتارهایی دربارهٔ زبان و هویّت**؛ با همکاری داود میرمحمدی، تهران: تمدن ایرانی.
- لاولر، استف (۱۳۹۸). هویّت: **دیدگاه‌های جامعه‌شناختی**؛ ترجمهٔ محسن نیازی، تهران: اندیشهٔ احسان.
- معین، محمد (۱۳۸۱). **فرهنگ معین**؛ جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: آدنا.
- محمدپور، هرمز (۱۳۸۸). **نگاهی جامعه‌شناختی به هویّت**؛ تهران: ملینا.
- نیکنام، مژگان (۱۳۹۸). **هویّت: مبانی، نظریات، انواع و چشم‌اندازها**، تهران: ترکیه.

ج) منابع لاتین

- Kenneth. M (1997). «Toward an assessment of social identity». thestructure of group identification and its effects on in group evoaluations, *Bright Journal of social psychology*, Vol 30, pp 293- 307.
- Marcia. J (1966). «Development and validation of ego identity status». *journal of Personality and Social Psychology*, Vol 3(5), 551- 558.
- Oxford advanced learner dictionary (2007), oxford university press.

References

- Abd al-Moati, H.M & Qanawi, H. M. (2010). growth psychology. Cairo: Dar Qaba Lilnasher.
- Dubar, C. (2008). Identity crisis. Translator: Randa Baas, Beirut: Al-Maktabeh Al-Sharqiya.
- Jerjis, A. (2019). Al-Noam Fi Haghl Al-Karz. Beiru: Dar Al-Rafidain.
- Hanafi, H. (2012). Identity. Cairo: Al-Majlis Al-Ala l'il-Thaqafah.
- Malouf, L. (1992). Al-Monjed Dictionary. Beiru: Al-Mattabah Al-Katholikiya.
- Mucchielli, A. (1993).). Identity. Translator: Ali Watfaah. Damascus: Dar Al-Wasim.
- Zariq, B. (2012). Arabic identity. Damascus: Hooran.

- Azarakhsh, A et al. (2014). «Investigation of the cognitive concept of identity in the field of psychology and social psychology with an emphasis on the theories of Erikson, Marcia, Mead and Cooley». *the first national research conference of educational sciences and psychology of social and cultural harms in Iran*, pp 1-10.
- Berek, L. (2020). Developmental Psychology. 6rd, Translator: Yahya Seyed Mohammadi, 6th, Tehran: Aresbaran.

- Darabi, J. (2016). Psychology of individual and collective identity. Tehran: Ayez.
- Dehkhoda, A. (1998). Dictionary of Dehkhoda. 2rd, Tehran: University of Tehran.
- Farhoudi Manesh, M. Piri, M. (2020). personality psychology. Tehran: Pouran.
- Ghahramani, Ali. Farhangdust, Amir. (2021). «Study of Meaningful combination of fiction and nonfiction using nested narration style inTayf al-Hallaj novel by Maqbul-al-Alawi». *Lisān-i Mubīn*, No. 45, pp 61-80.
- Guderzi, H. (2004). Conversations about language and identity. With the cooperation :Davoud Mirmohammadi, Tehran: Tamaddon-e Irani.
- Lawler, S. (2016). Identity: sociological perspectives. Translator: Mohsen niazi, Tehran: Andishe-ehsan.
- Moein, M. (2002). Moein dictionary. 4rd, Tehran: Adena.
- Mohammadpour, H. (2008). A sociological look at identity. Tehran: Melina.
- Niknam, M. (2019). Identity: basics, ideas, types and perspectives. Tehran: Tazkieh.
- Santrock, J. (2020). Essential of life-span development. Translator: Parviz Sharifi & Mohammadreza Shahi, 5rd, Tehran: Danjeh.
- Smith, E et al (2006). Introduction of Psychology. Translator: Nusratollah Pourafkari, 6th, Tehran: Shahrashoub.
- Schultz, D.p & Schultz S.E (2020), Translator: Yahya Seyedmohammadi, 42rd, Tehran: pardazesh.

فصليّة لسان مبين العلمية
(بحوث في اللغة العربية و آدابها)
الترقيم الدولي الموحد للطباعه: ٢٣٥٥-٨٠٠٢
الترقيم الدولی الالکترونیکي: ٢٦٧٦-٣٥١٦

الإستكشاف النفسي للهويّة في رواية "النُوم في حقلِ الكرز" لأزهر جرجس على ضوء نظرية جيمس مارسيا*

حسن اسماعيل زاده[1*]، برويز احمدزاده هوج[2]، امير فرهنجدوست[3]

[1*] أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران.
[2] أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران.
[3] طالب الدكتوراه في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الشهيد مدني بأذربيجان، تبريز، إيران.

معلومات المقالة **الملخّص**

نوع المادة:
مقاله محكمة

تاريخ الوصول:
١٤٠١/٠٥/٠٩
تاريخ القبول:
١٤٠٢/٠٨/١٣

لطالما كان تحقيق المعرفة القابلة للقياس الكمي للهوية أحد الاهتمامات الأساسية للعلوم المعرفية. اليوم، مع التعقيدات العقلية والسلوكية للإنسان المعاصر، قد تم تحويل دراسات الهوية قضية شاملة في الأنثروبولوجيا؛ لدرجة أنها قدّمت اتجاهات متنوعة تحت عنوان "الهوية وأنواعها". في غضون ذلك، يصنف المنظر وعالم النفس "جيمس مارسيا" استمرارًا لوجهة نظر "إريكسون" حول الهوية، من خلال اقتراح متغيرين " الأزمة الهوية" و"الالتزام"، أربع حالات استشعارية للهوية وهي: الهوية المتناثرة ، المبكرة ، غير المكتملة والناجحة. في نظريته التي تعرف بـ "قواعد تشكيل الهوية"، وتتميز كل مرحلة من هذه المراحل بعنصرين أساسين "تجربة الأزمة" و"الالتزام"؛ وهذا النهج الذي يوفر من خلال التحليل السلوكي للأفعال والمواقف قدرة مناسبة للباحثين والرواة لتحقيق فهم النفسي للهوية. ويحاول البحث الحالي فحص الهوية وكيفية تحقيقها بتوظيف مكونات هذا المنهج النفسي في رواية "النوم في حقل القرز" لأزهر جرجس ؛ رواية «تحتوي على مواضيع متناغمة مع وجهة النظر الراهنة. ومن إنجازات هذا البحث الذي تم تقديمها بطريقة وصفية وتحليلية، علاقة ثنائية الإتجاه و غير قابلة للكسر بين المكان والشخص في التقدّم أو الركود والانحدار في قواعد الهوية لمارسيا. فئةٌ يؤكدها الروائي بسردٍ متعدد الطبقات لمكانة بطله في مدن مثل بغداد وأوسلو. نتيجة أخرى ملحوظة هي محاذاة الأسطر الأربعة للقصة وقواعد هوية مارسيا في عدد الأرقام، مما عزز اهتمام المؤلف المتعمد بهذا النهج بطريقة أكثر جدية.

الكلمات المفتاحية: أسس الهوية، جيمس مارسيا، أزهر جرجيس، رواية "النوم في حقل الكرز".

الاقتباس: اسماعيل زاده؛ حسن، احمدزاده هوج؛ برويز؛ امير فرهنجدوست، امير (١٤٠٢). *الإستكشاف النفسي للهويّة في رواية "النُوم في حقلِ الكرز" لأزهر جرجس على ضوء نظرية جيمس ارسيا*، مقالة محكمة، السنة الخامسة عشرة، الدورة الجديدة، العدد الرابع والخمسون، شتاء١٤٠٢: ١١٠-٨٩.

المعرف الرقمي: 10.30479/lm.2022.17635.3433
الناشر: جامعة الإمام الخميني (ره) الدولية
حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

* - عنوان البريد الإلكتروني (للكاتب المسؤول):h.esmailzade@gmail.com